

معنویت کاتولیک حال و آینده

ظهور ویژگیهای تازه ای از

سنتی مستدام در پاسخ به تجدد

کریستین دلبیو . ترول

ترجمه مهرداد وحدتی دانشمند

۱. توضیحات مقدماتی

معنویت آن جنبه از حیات فردی و جمعی است که بیانگر رابطه آگاهانه ای است که فرد، در ارتباط با امر متعالی (the transcendent) دارد. پیش فرض این مفهوم این باور است که امر متعالی وجود دارد و روح بشر می تواند با او ارتباط برقرار کند. دیدگاه ماتریالیستی، طبق تعریف، منکر وجود مصداقی برای معنویت است. با این حال بسیار محتمل است کسانی که با هیچ دین سازمان یافته ای مرتبط نیستند با امر مطلق (the absolute) ارتباط برقرار کنند؛ خواه او را خدای مشخص بدانند، خواه ندانند. به همین علت می توان راجع به معنویت افراد یا گروههایی از مردم که در خارج ساختارهای مذاهب سازمان یافته زندگی می کنند سخن معناداری به میان آورد.

در اینجا منظور از معنویت مسیحی، تمامی آرمانها و معتقدات ایمانی است که موجب طراوت درونی مسیحیان در رابطه با خداوند می گردد. به علاوه، تمامی واکنشهای فردی و جمعی، جلوه ها (Expression) و اشکال مشهودی که چنین رابطه ای را تحقق خارجی

می بخشند، پیش فرضهای یزدان شناسانه چنین رابطه تجربی مسیحیان، اعتقاد به خدای یگانه ثالوث است که خود را در وجود عیسی مسیح آشکار ساخت. پسری که خدا بر زمین فرستاد، رنج کشید، درگذشت و پس از مرگ به پاخاست، و روح او، روح القدس، در مؤمنان وجود دارد؛ بدان منظور که راز او را در این جهان و در طول تاریخ تجربه کنند.

این امکان وجود دارد که در یک زمان مفروض یا در طول زمان، بیش از یک معنویت مسیحی وجود داشته باشد. زیرا افراد و گروههای مسیحی از لحاظ استعداد پذیرش انجیل مسیح محدودیت دارند. از این رو پابندی آنها به اصول بنیادی پیام مسیح از طریق ذهنیتها و شیوههای عمل متفاوت، تحقق عینی خارجی می یابد.

مایلم در این تحقیق، خلاصه ای از آنچه به نظر من مهم ترین تأکیدههای معنویت مسیحی است که در معرض مشکلاتی که تجدد متوجه آن می کند، قرار دارد و سعی می کند که آن مشکلات را مد نظر قرار دهد، نشان دهم. به عبارت دیگر، می خواهم روشن سازم که در رویارویی با ستیزه جویهای تجدد، بینش ایمانی مسیحی به چه شیوه فردی و جمعی به حیات خود ادامه می دهد. بخشی از این تأکیدها را کاتولیک ها از قبل نیز درک کرده و با آن زندگی کرده اند و بخشی دیگر، تاکنون فقط پیش بینی شده اند [و هنوز تحقق نیافته اند]. هر تأکیدی را می توان به صورت رفع نقیصه ای که نقد متجددانه مداوم زندگی مسیحی آن را عیان ساخته است در نظر گرفت. هر تأکیدی مستلزم نظر و عملی است که سعی دارد بر نگاهی مسلم نظر و عمل معنوی و گذشته بلافاصل و حتی گذشته دورتر فایق آید.

گاهی اوقات واژه تجدد به معنای موجودی که به خودی خود قدرتمند و منسجم است، در نظر گرفته می شود؛ به عبارت دیگر، مفهومی واقعیت یافته و گویی موجودی معنوی تلقی می گردد.

من بیشتر ترجیح می دهم که درباره تجدد به صورت امری قبل از واقعیت یافتگی یا به صورت امری واقعیت نیافته فکر کنم: «به عنوان وسیله پذیرش این معنا که در جوامع معاصر، تغییر و آگاهی فرهنگی همه جاگیر شده است». این موضع به طور تلویحی به معنای تصدیق این حقیقت است که تغییر فرهنگی عاملی پابرجا در تمامی تاریخ جوامع بشری بوده است؛ بدون انکار این که در برخی دوره ها تغییرات اجتماعی و فرهنگی، شدیدتر بوده و در برخی دوره ها خفیف تر.^۱ وقتی از تجدد صحبت می کنیم، منظور تغییرات شدید و سریع اجتماعی و فرهنگی است که

وجه مشخص جهان معاصر است؛ پدیده‌ای که دیر زمانی از پذیرش آگاهانه آن توسط جامعه نگذشته است. بنابراین، آنچه مورد بررسی قرار خواهیم داد این خواهد بود که نحوه پاسخ معنویت مسیحیت کاتولیک و تغییر آن تحت تغییرات طولانی، شدید و خودآگاهانه اجتماعی و فرهنگی چگونه است. تنوع، شدت و دوام این پاسخها، به احتمال زیاد می‌تواند به طرزی بی‌همتا، امروزی باشد.

۲. برخی ویژگیهای در حال ظهور معنویت مسیحی معاصر

۲-۱. معنویت به عنوان گزینش و گستره بنیادی معنای حیات بشر

کلیسا بر ذهنیتی محدود کننده که معنویت را در انحصار مسیحیان یا حتی برخی از اصناف مسیحی قرار می‌داد فایق آمده است. مسیحیان امروزی تا حدود زیادی پذیرفته‌اند که معنویت متعلق به هرکسی است که قلب خود را به روی اسرار بگشاید و ابعاد راستین زندگی را تجربه کند. به عبارت دیگر، معنویت در منظری مردم‌شناسانه نگریسته می‌شود: معنویت ویژگی اشخاص اصیلی است که در برابر واقعیت و تاریخ دست به انتخابی تعیین کننده، بنیادی و کامل زده‌اند که معنایی بی‌چون و چرا به زندگی آنها می‌بخشد.

معنویتی که از دیدگاه مسیحیان، عبارت است از انطباق روح بشر با روح الهی (divine spirit) و عملاً کیفیت اختصاصی شخص تحت تأثیر عوامل گوناگون است. در زمینه اندیشه‌های انسان‌مدارانه در مورد معنای غایی زندگی، اثبات‌گرایی (positivism) محض که بشر را تنها به صورت یک واقعیت می‌بیند از قافله عقب مانده است. واضح است که انسانیت متضمن معنی دانستن است. به گفته آلبر کامو: «مسئله قدیمی و همیشگی فلسفه، در نهایت فقط یک چیز است و آن این که معلوم داریم آیا زندگی ارزش زندگی کردن را دارد یا خیر؟» شخص بشر در اشتیاق معنای جامع زندگی است، نه صرفاً معنای یکایک اعمال. عامل عقلانیت تقلیل‌ناپذیری که در بشر وجود دارد او را به سمت گزینشی بنیادی سوق می‌دهد: من به طرح پرسش بسنده نخواهم کرد؛ من مشتاقم که تنها، پاسخگوی پرسشهایی باشم که در هر چیز که با آن روبه‌رو می‌شوم وجود دارند؛ هدف از حضور من در این جهان چیست؟»^۲

صرف طرح این سؤال، بدین معناست که به «بعد ژرفا» رسیده و از این طریق بر سطح‌گرایی (horizontalism) متجددانه فایق آمده‌ایم. به قول پل تیلیش: «متدین بودن به معنای جستجوی مشتاقانه معنای زندگی و باز نگاه داشتن ذهن خود نسبت به پاسخهایی است که می‌تواند موجب

ناراحتی عمیق ما گردند.»

به عبارت عینی تر، در اینجا به برخی از ارزشها که می توانند به شخصی که در معرض جریان بی رحم زمان قرار گرفته، وحدت و هویت بخشند، می اندیشم: پذیرش خویشتن و وفاداری به هستی ژرف خویش، فعالیت هنری یا تعهد علمی، عشق به بشر و ظلم ستیزی، نیک نهاد شدن و تکامل بشری بنیادی؛ تمامی اینها متضمن کیفیتی خاص، نوعی فشرده‌گی و هیجان این زندگی، و واقعیتی است که تا بدان حد در سرگذشت افراد تداوم می یابد که «هریک از اعمال آزادی بخش و آفریننده من مستلزم مینا قرار دادن رستاخیز خواهد بود.»^۴

با این همه، شکستهای تاریخ و نیز چشم انداز به نیستی رسیدن زندگی هر انسان، خارهایی دردناک در پهلوی ارزشهای انسانی است. بنابراین، به نظر می رسد که زندگی در مسیر آن واقعیت مرموزی که به عنوان یک موهبت در منشأ حیات جای دارد، «هماهنگی مشخص می یابد؛ خدای آفریننده ای که از طریق وجود خویش از بشر می خواهد در جستجوی همدلی، آزادی و حیات شخصی جاودانه باشد.»^۵

توسعه سریع و، در نهایت، جهانی شدن نهایی آگاهی بشر به مسیحیان کمک کرده است تا متوجه این معنا شوند که کلیسا در تاریخ جهان، ذره ای است کوچک. اندیشه درباره این حقیقت در پرتو آفرینندگی و آبوت عالمگیر خداوند موجب شده است که مسیحیان تأثیر لطف الهی را در همه مردان و زنان گذشته و حال و بویژه در مؤمنان به ادیان متفاوت تشخیص دهند. رساله اول پولس رسول به تیموتاوس می گوید «مشیت خدا که منجی ماست بر این قرار گرفته که همه نجات یافته، کاملاً به حقیقت واقف گردند.»

خداوند فرزندان خود را در جستجوی عشق و حقیقت، صرف نظر از این که در چه زمان و فرهنگی زندگی کنند، از کمک لازم محروم نخواهد ساخت. روح القدس، تنها در کلیسا عمل نمی کند، بلکه از آغاز به تمامی مخلوقات عطا شده است؛ از آنجا که مشیت الهی بر نجات همگان قرار گرفته، غیر مسیحیان نیز در ژرفای هستی خود به برکت لطف بی پایان خداوند سعادت مند می شوند. نوعی از معنویت، با پشت سر نهادن جزم و جمود بر حدومرزهای فرقه ای و مذهبی، به شکلی مداوم استقرار یافته که تمامی افراد بشر را گویی یکی می داند. «چرا که از همه افراد بشر خواسته شده تا دست به انتخابی بنیادی زده، ضمن محکوم کردن خودخواهیها، خود را وقف عشق ایثارگرانه کنند.» با نگرش از منظر این انتخاب بنیادین، دیگر مسیحی و غیرمسیحی،

مؤمن و غیرمؤمن وجود ندارد و تنها دو گروه خودخواهان و افرادی که خود را وقف عشق ایثارگرانه می‌کنند برجای خواهند ماند.^۶

شخصیتهای کتاب مقدس چون ملکیصدق، بعله، کورش، کورنلیوس به ما می‌گویند که در میان کافران، تجربه مذهبی اصیل، کهنات و پیشگویی (prophetism)، که عطایای راستین روح القدس اند، وجود دارد. آن بخشهایی از کتاب مقدس که اغلب در این مورد، از آنها نقل قول می‌شود، عبارتند از: انجیل یوحنا، ۳: ۸ «باد/روح هر جا که خواهد می‌وزد» و کتاب اعمال رسولان، ۳۴-۳۵: ۱۰ «سپس پطرس خطاب به آنان گفت «اینک به واقع درمی‌یابم که هیچ کس نزد خدا مقرب نیست جز آنها که صرف نظر از ملیت خدا ترسند و آنچه را درست و مقبول اوست انجام می‌دهند.»

جان کلام این که روحانیت در سطح عام بشریت به هر شکل ممکن متجلی می‌گردد و ارزش مثبت دینی دارد. انکار آن عملی فرقه‌گرایانه و مخرب ایوت جهانگیر الهی است.

رویدادهای شگرف قرن حاضر که آثار تخریبی عظیمی داشته است، همچون همه سوزی یهودیان، امحای کامل ملتها توسط استالین و استالینیسیم، نابودی کامل شهرها و مناطق با سلاحهای کشتار جمعی در ویتنام و نقاط دیگر. به علاوه، سقوط کلی ارزشهای سنتی بشر در بسیاری از افراد خلای معنوی ایجاد کرده است؛ نوعی سرخوردگی هستی‌گرایانه که نتیجه از دست دادن جهت زندگی است.

ویکتور فرانکل، متخصص مشهور روان‌درمانی، در کتاب خود تحت عنوان Logotherapy and Existential Analysis در این جهت از روان‌نژندی ذهنی (noogene Neurosen) با پرواز به گمنامی، به توهمات ایدئولوژیک یا کامیابی عاجل که ملازم آن است، سخن می‌گوید. راه حل پیشنهادی وی عبارت است از تصمیم به این که پذیرای معانی و ارزشهای عمیق‌تر شده، صمیمانه زندگی مناسب خود را قبول کنیم و با فراتابی مداوم آن به آینده آرا تعریف نماییم. فرانکل بر اهمیت محوری داشتن تکلیف و رسالت در زندگی، در غلبه بر ناامیدی و سرخوردگی تأکید می‌کند. با پذیرش معنا و رسالت، شخص به غایت ازلی‌ای که به خاطر آن آفریده شده و در وجود او حکم گردیده، متصل می‌گردد. متصل ساختن هریک از تجربه‌های زندگی به کل واحد، شخص را از قید جریان بی‌معنای زمان و بی‌فایدتی عذاب آور می‌رهاند. نکته مهم‌تر این که شخصی که زندگی را موهبتی از جانب خدا و خالق متعالی می‌داند، می‌تواند

یکسره به معنای زندگی اعتماد پیدا کند. مؤمن مسیحی در وجود عیسی مسیح تجلی تعهد از سر عشق خداوند به شخص بشر را، که تعهدی بی قید و شرط و بی پایان است می بیند.

۲-۲. معنویت به عنوان تجربه خداوند

مسیحیان امروز و آینده در محیطی کثرت گرا و در میان مردان و زنانی می زیند که ممکن است به نظامهای ایمانی و اخلاقی کاملاً متفاوتی پایبند بوده و یا مطلقاً به هیچ دینی اعتقاد نداشته باشند. علم حضوری به خداوند به عنوان حضوری زنده و مواجهه ای اتحاد آمیز با او، به جای تسلیم به احکام عقیدتی و اخلاقی، مانع از آن می گردد که ایمان مسیحی یک امر انتزاعی صرف یا از بیرون تحمیل شده باشد. عنوان کتاب آندره فروسار، یکی از مؤلفان معنوی مشهور، معنی دار است: خدا وجود دارد؛ من با او ملاقات کرده ام. اما برای بسیاری از مردم تجربه کردن خداوند، دشوار یا پیچیده است. زیرا خدا در جهان ما «ناپدید» شده است. مارتین بوبر از «محاق خداوند» سخن می گوید؛ تی. جی. جی. آلتیزر از «مرگ خدا»، مارتین هایدگر از «خدای سرنگون شده» (das Fehlen Gottes) و کارل رانر از «خدای متروک» (die Gottesferne). دبلیو کاسپر، اسقف و یزدان شناس آلمانی می گوید: «امروز برای بسیاری از افراد، خدا واژه ای بی معنا شده که ارتباطی با واقعیتی که در آن زندگی می کنند، ندارد و دیگر هیچ جایگاهی در متن تجربه آنها ندارد. امروزه همه ما نبود خدا را تجربه می کنیم... زیرا با دنیایی مواجهیم که آن را به شیوه ای که از لحاظ کیفی با گذشته متفاوت است تجربه می کنیم. دیگر دنیای ما آن کیهان بسیار منظمی که در آن همه چیز، حتی خداوند جایگاه ثابت خود را داشت، و هر چیز، طبق نظامهای سلسله مراتبی مختلف هستی، جلوه گاه خدا بود، نیست. جهان ما دیگر موجودی مقدس و تابع طرح و تدبیر الهی، که شخص تنها مسؤول حفاظت آن باشد، نیست؛ برعکس، جهانی است که به ما اعطا و سپرده شده است؛ محلی است برای تولید، ماده خامی است برای عمل ما در تاریخ که به وسیله آن می باید قبل از هر چیز نظامی بشری خلق کنیم. در نتیجه، در این جهان که با گذر زمان تغییر می کند، بیشتر با آثار خودمان مواجه می شویم تا آثار خداوند.»^۷

بنابراین، باید از این که تجربه مذهبی خود را ادراک بی واسطه امر مطلق بدانیم، چنانکه گویی خداوند واقعیتی قابل مشاهده است، بر حذر باشیم. خدا خود را در جهان ما به صورت یک پدیده جلوه گر نمی کند. اگر چنین بود، خدا صرفاً موضوع تحلیل و علم قرار می گرفت، نه این که

خدای راز باشد. او صرفاً تبدیل به یک بت و بخشی از این جهان عینیت یابنده (objecti Biabile) می شد.

«پنج راه» اثبات وجود خداوند که با تجربه جهان شناختی او آغاز می گردد دعوی آن ندارد که یک بار برای همیشه، به تمامی پرسشهای بشر درباره خدا پاسخ می دهد. هدف این برهانها صرفاً متقاعد کردن افراد به این است که حیات بشر، تنها در صورتی دارای معنا و قابل درک است که از طریق روی آوردن به مبدأ متعالی ای که تنها از طریق او این حیات وجود می یابد، تحقق و تکامل پیدا کند. از آنجا که این رویکرد صرفاً از خط مشی عقلی پیروی می کند، بندرت به تجربه زنده خداوند منجر می گردد و در روزگار ما پژوهشی نسبتاً ناچیز می یابد.

مسیری که از تجارب زنده افراد بشر به درک خداوند می انجامد، در عصر ما معنادارتر تلقی می گردد. هر بار که شخص به ژرفای زندگی فرو می رود، آنجا که زندگی گویی روزنی می گشاید تا آماده پذیرش امر متعالی گردد، می تواند خدا را تجربه کند. در آنجا تجاربی ممتاز در زندگی افراد پدید می آید که طی آن، انسانها گشودگی خود را نسبت به یک بعد متعالی، نسبت به واقعیتی که به چنین داده های تجربی ای هماهنگی می بخشد و جهت پویایی آنها را تعیین می کند، ادراک می کنند. به نوشته کارل رانر،

ممکن است [برخی] پیرسند که چگونه یا در کجا، می توان تجربه واقعی ای از روح داشت؟ ... شاید با حزم و اعتماد به نفس بتوان چند مورد مربوط به این موضوع را ذکر کرد. آیا می توانیم مواقعی را به یاد آوریم که در عین توانایی به دفاع از خود سکوت اختیار کرده ایم؟ هر چند این خطر وجود داشت که رفتاری ناعادلانه با ما بشود؟ آیا هیچ گاه آزادانه شخصی را بخشوده ایم؟ در حالی که امید نمی رفت که در ازای این بخشایش، چیزی دریافت کنیم و [حتی] احتمال داشت که او بخشایش توأم با سکوت ما را امری متعارف تلقی کند؟ آیا هیچ گاه اطاعت کرده ایم، نه بدان جهت که عدم اطاعت موجب گرفتاری ما می گردد، بلکه صرفاً به خاطر رازهای خاموش و نافهمیدنی ای که آن را خدا یا مشیت خدا می دانیم؟ آیا هیچ گاه فداکاری ای کرده ایم که مورد تشکر و توجه قرار نگیرد و حتی موجب رضایت باطنی ما نگردد؟ آیا هیچ گاه اسیر تنهایی محض شده ایم؟ آیا هیچ گاه صرفاً به حکم وجدان خود تصمیم به انجام کاری گرفته ایم؟ چیزی که نمی شد

درباره آن با دیگری بحث کرد و آن را توضیح داد؟ اقدامی که تماماً به اراده خودمان صورت دهیم با آگاهی کامل به این که دست به اقدامی می‌زنیم که تا ابد مسئول نتایج آن خواهیم بود؟

آیا هیچ‌گاه سعی کرده‌ایم وقتی که همه شور و عواطف، ما را ترك گفته بود، به عشق خداوند استعانت کنیم؟ در هنگامی که دیگر امکان مشتبه شدن اعمال و انگیزه‌های ما با تجلیات اراده الهی وجود نداشت؛ مواقعی که چنین به نظر می‌رسید که عشق به خدا به معنای مرگ ماست، وقتی که در عشق خدا فقط ترك و رفض همه چیز، زندگی و همه چیزهای دیگر را می‌دیدیم؛ وقتی که به نظر می‌رسید عبادت ما خطاب به فضایی خالی و بی‌پاسخ صورت می‌گیرد و به نظر می‌رسید اعماق بی‌انتهای مغانکی هول‌انگیز در مقابل دیدگان ما باز می‌شود؛ وقتی که همه چیز فهم‌ناپذیر و عاری از هر معنا به نظر می‌رسید؟ ...

پس بگذارید در حیات خود نیک بنگریم و ببینیم آیا هیچ‌گاه چنین تجربه‌ای داشته‌ایم؟ در صورتی که پاسخ مثبت باشد، می‌توانیم یقین کنیم که در آن زمان، روح در وجود ما فعال بوده است و مواجهه‌ای کوتاه میان ما و ابدیت صورت گرفته است؛ و این که روح چیزی بیش از یکی از اجزاء تشکیل‌دهنده جهان فانی است و اهمیت انسان از نوع اهمیت این جهان و سعادت دنیوی نیست؛ و این که می‌توان با یقینی نامحدود که به کلی بی‌ارتباط با نتایج دنیوی است با برخی مخاطرات روبه‌رو شد.^۸

برای مؤمنان مسیحی حضور خداوند در تاریخ، بیش از هر چیز، در راز عید فصح مسیح است؛ که قیام پس از مرگ او، رویدادی است که در آن، خداوند یک‌بار برای همیشه، رستگاری و زندگی نوین و ابدی‌ای را ارائه می‌کند. مؤمنان فرامی‌گیرند که همیشه علائم الزمان را از این منظر ببینند.

۲-۳. معنویت به صورت درگیر شدن در زندگی دنیوی

قرنها بود که آرمان زندگی مسیحی کامل، ذاتاً با پندار «زندگی در ورای جهان» (Fuga mundi) یعنی ترك شرکت عادی در جامعه و حیات روزمره آن به نحوی از انحا، و معمولاً با ادای

سوگند دینی مبنی بر وقف کردن خود تا سرحد امکان به ژرف اندیشی دربارهٔ امور الهی و / یا رساندن نتایج این ژرف اندیشی به دیگران، مرتبط دانسته می‌شد. تکامل ساختاری در معنویت مسیحی امروزی عبارت است از ردّ یکی شمردن زندگی معنوی با «زندگی دینی»؛ یعنی زندگی مبتنی بر سه سوگند فقر، پاکدامنی و اطاعت.

پی‌یر تیار دو شاردن روحانی و دیرین‌شناس یسوعی (۱۸۸۱-۱۹۵۵) تنشهای موجود در دیدگاه معنوی رایج زمان خویش، بین مقتضیات خداپرستی و تعهدات دنیوی، را به روشنی دریافت:

فکر نمی‌کنم اگر بگویم از هر ده نفر مسیحی عامل به تکالیف دینی نه نفر احساس می‌کنند که کار انسان همیشه در حد «مانعی معنوی» است، مبالغه کرده باشم. علی‌رغم اعمال منویات درست و با این‌که روز را همه روزه تقدیم خداوند می‌کنند، اکثر مؤمنان به مشکلی مبهم احساس می‌کنند زمانی که در دفتر یا استودیو، در مرزعه یا کارخانه سپری می‌کنند، وقتی است که از عبادت و پرستش خداوند گرفته می‌شود. غیرممکن بودن کار نکردن امری بدیهی دانسته می‌شود. پس این هم غیرممکن است که بتوان زندگی عمیق دینی را که ویژهٔ کسانی است که فرصت آن را دارند تا در تمام روز به عبادت یا موعظه پردازند هدف خود قرار دهیم. البته درست است که اندکی از لحظات روز را می‌توان به عبادت اختصاص داد، اما بهترین ساعات روز جذب علایق مادی می‌شود یا دست‌کم، به اشتغالهای مادی تنزل مقام می‌یابد. تعداد زیادی از کاتولیک‌ها، سخت‌تأثیر این احساس، عملاً زندگی دوگانه یا فلج شده‌ای دارند. زیرا برای این‌که به خود، به عنوان مسیحی، اعتقاد داشته باشند - آن‌هم مسیحیانی فرودست - می‌باید از جامعهٔ انسانی خود بیرون آیند.^۹

تیار راه حل سنتی این مسئله را که عبارت است از تقدیس عمل از طریق قصد علنی به اجرای آن، به خاطر جلال خداوندی، و نه جز آن، کافی نمی‌داند. «کاملاً درست است که نقش نیت خیر به عنوان شروع ضروری و مبنای همهٔ خیرهای دیگر اعتلا داده شود. در واقع، مجدداً بگوییم این کلید طلایی‌ای است که جهان خصوصی درونی ما را به روی حضور خداوند می‌گشاید.»^{۱۰} با این حال، در نظر وی راه حل قطعی این است که ببینیم چگونه بدون این‌که کوچکترین امتیازی به

«طبیعت» بدهیم و با عطشی فزون تر نسبت به کمال، می توان به آشتی میان عشق به خداوند و عشق سالم نسبت به جهان رسید و موجبات تغذیهٔ دوجانبهٔ این دو، یعنی تلاش در جهت گسستن از دنیای انسانی و تکاپو در مسیر غنی سازی همین دنیا را فراهم آورد.

از این رو لازم است مسیحیان به عنوان افرادی مسیحی، عمیقاً به فعالیت‌های روزانهٔ خود علاقه مند گردند؛ با این باور که در وجود عیسی به «اکمال» جهان کمک می کنند. بدین ترتیب، عمل آنها خود تبدیل به وسیله ای برای اتحاد با خدا و «محیطی الهی» می گردد که لقای خداوند در آن امکان پذیر خواهد بود.

در مورد برخی از داده های یزدان شناسی مربوط، که در وجدان مسیحیان معاصر ظهور کرده، این دیدگاه معقول می گردد؛ این داده ها عبارتند از: ارزش دینی دنیا به خاطر آفرینش، تجسد (حلول لاهوت در ناسوت) و رستگاری؛ خدا رقیب قلمرو امور بشری تلقی نمی شود. و به همین علت از زنان و مردان خواسته نمی شود که اعمال خود را محدود کنند تا جا برای عمل خداوند باز شود؛ سخافت تقلیل مسیحیت تا سطح مجموعه ای از شعایر و مناسک صرف و گسسته از زندگی و ضرورت تبدیل وجود خود به کیشی آکنده از روح، به منظور جلب رضایت خداوند. («ای برادران مصرانه از شما می خواهم که مراحم خداوند را از یاد نبرید و جسم خود را به عنوان قربانی ای زنده که وقف خدا شده و نزد او مقبول است تقدیم کنید. این است عبادت شما مردمان خردمند.» (رساله به رومیان، باب دوازدهم، آیهٔ ۱)

در برابر این اعتقاد که خداوند، به حقیقت فقط در برخی از لحظه های ممتاز نیایش پدیدار می شود، نفس اعمال مسیحیان می باید ارزشی معنوی بیابد و تبدیل به «محل» دیدار خداوند گردد. با این حال، خدا در صورتی در اعمال ما پدیدار می گردد که مرتبهٔ ذاتی عمل شناخته گردد و به شکلی زنده در تمامی بافت زندگی دخالت داده شود. کمال مطلوب این است که توانایی و تعهد شغلی، انسانی ساختن، و قداست مسیحی بخشیدن به کار و واقعیت‌های زمینی ملازم یکدیگر باشند.

عمل در این معنا دشوار است؛ عمل در حیطهٔ خود فعالیت ادامه می یابد، اما در عین حال هنجارهای اخلاقی عدالت، انسانیت و اخوت مسیحی را پاس می دارد. لحظات روبه رویی با خداوند به هنگام عبادت، نه مردود دانسته می شود و نه کم بها؛ بلکه بنا به معتقدات مسیحی خداوند نه تنها در زندگی روزانه حضور دارد، بلکه الهام بخش تعهد خلاقانه نسبت به این زندگی و تقدیس کنندهٔ فردی می شود که این گونه درگیر فعالیت حرفه ای می شود. برای احتراز از تقلیل

ارزش معنویت تا سطح از خود بیگانگی یا تحمل، لازم است معنویت زنده‌کننده واقعیاتی باشد که در نگاه اول از کمترین قداست برخوردارند و کاملاً پیش پا افتاده به نظر می‌رسند.

۲-۴. معنویت رهایی بخش

احیای ویژگی رهایی بخش معنویت مسیحی در متن ظلم نهادینه شده، بویژه در قاره آمریکای لاتین صورت گرفته است. روحانیت آمریکای لاتین وضعیت تاریخی وابستگی نو مستعمراتی، نابرابری، توسعه نیافتگی و استثمار را «وضعیتی گناه‌آلود» توصیف کرده است؛ «چرا که هر جا ساختارهای ظالمانه اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی را می‌بینیم، در واقع در آنجا با استتکاف از آرامش که موهبتی الهی است، یا بهتر بگوییم، سرپیچی از شخص خداوند مواجهیم.»^{۱۲}

برای ورود به قلمرو فلاح و اتحاد با خداوند، شرح پرتکلف مقولات یزدان‌شناسی کافی نیست؛ بلکه آنچه ضروری است، «موضعی حیاتی»، فراگیر و تلفیق‌کننده است که به آگاه‌سازی کل و یکایک جزئیات زندگیهای ما پردازد؛ ما نیازمند «معنویت» هستیم. معنویت شیوه محسوس و ملموس تجربه کردن انجیل است؛ شیوه‌ای که ملهم از روح القدس باشد. معنویت، راه مشخص زندگی در پیشگاه خداوند است، در عین همبستگی با تمامی نوع بشر، «با خداوند» و در برابر افراد بشر.^{۱۳} هیچ فرد مسیحی که اهمیت محوری عشق به همسایه را براساس پیام کتاب مقدس درک کرده باشد، نمی‌تواند با محدود کردن خود به نوعی رابطه فردگرایانه تنگاتنگ با خداوند، در مورد کسب «رضای الهی» خود فریبی کند. از آنجا که خداشناسی به معنای عدالت ورزیدن است، خداگرایی به معنای نزدیکی به هر فرد بشر است که از هرگونه ظلم در رنج می‌باشد. بنابراین، لازم است بی‌تفاوتی و بی‌طرفی در برابر ظلم را کنار گذارده، در عوض، آشکارا با فقرا و استثمارشدگان متحد شویم. این انتخاب در بردارنده‌گزینه‌های دوگانه است: محکوم‌سازی پیامبرگونه‌ی مظالم اجتماعی، حتی به قیمت ناراحت ساختن سران نظام مستقر (یعنی ستیز پیامبرانه). در واقع، «کلیسا در رسالت رهایی بخش خود نمی‌تواند تنها مظلومان را آرام سازد، آنها را به بردگی راضی کند یا از طریق تسلیم، از خود بیگانه‌شان سازد؛ بلکه باید پای‌جای پای پیامبران گذارده، به دفاع از فقرا و آگاه‌سازی آنها، و اعتراض نسبت به فقر که ثمره بی‌عدالتی است پردازد. کلیسا باید همبستگی مؤثری با فقرا داشته باشد، تا از درون و با پیروی از سرمشق مسیح، موجب فراهم آمدن آزادی کامل آنها گردد. «باید کاملاً از طریق سخاوتی که خداوند ما

عیسی مسیح داشت آگاه باشید که با وجود غنا به خاطر شما فقیر شد تا آن که شما از طریق فقر او غنا یابید. « (رساله دوم پولس رسول به قرنتیان، باب هشتم: ۹)

از آنجا که گناه، در عین حال، به نهادهای اجتماعی نیز آسیب وارد می‌کند، رهایی نباید تنها بنیان هر نوع شر را از دل بشر برکند، بلکه می‌باید موجب نابودی و تغییر شکل ساختارهای ظالمانه شود. احسان وقتی که از طریق غلبه بر آن مرحله از یاری رسانی که انحصاراً به شکل خصوصی و فردی صورت می‌گیرد، واجد تأثیر شود حالت فعالیت سیاسی می‌یابد.

ویژگی دیگر معنویت رهایی بخش این است که در آن، راز عید فصیح را بدان سان که گویی حقیقتی عرفانی یا زاهدانه است، به تجربه در نمی‌آید؛ بلکه در بعد واقعی تاریخی و دنیوی آن به تجربه درمی‌آید. به عبارت دیگر، مسیحی متعهد رابطه‌ای میان اوضاع واقعی آمریکای لاتین و نیاز مداوم به مرگ و قیام پس از مرگ عیسی مسیح، به منظور تحقق بخشیدن به زندگی جدید می‌بیند. فرد مسیحی باید یاد بگیرد که عید فصیح آمریکای لاتین را در ویرانیه‌ها و گسستگی‌های مداومی که لازمه تغییرات اجتماعی است، یعنی این امکان را که به قدرت مسیح، جامعه نوین بهتری ایجاد کند، مشاهده نماید؛ حتی اگر این جامعه حالتی گذرا داشته باشد. هدف رهایی، ساختن بشری جدید در جهانی نو و ایجاد اخوت انجیلی و استقرار مجدد نظامی آزادتر و عادلانه‌تر، از روابط بشری است. جامعه مسیحیان در مراسم عشای ربانی که مسیح را تنها رهایی بخش و خداوند تاریخ می‌داند، خود را متعهد می‌سازند. به رد کردن و مبارزه با هر نوع ظلمی که مانع از آن می‌شود که افراد بشر به سرنوشت خویش شکل دهند و طبق مقتضیات برادری زندگی کنند. بدین شکل، گرچه هر مراسم عشای ربانی مسیحیان، طبق تعریف، علت وجودی سیاسی-اجتماعی ندارد، می‌تواند تأثیراتی عمیق در عرصه سیاسی-اجتماعی داشته باشد؛ البته مشروط بر آن که مسیحیانی که فعالانه در آیین عشای ربانی شرکت می‌کنند نسبت به آنچه واقعاً اعلام می‌کنند، آگاهی داشته باشند. واکسن ضد هم‌رنگی با جماعت که به آیین عشای ربانی مسیحیان تزریق می‌شود، خود را تنها به انواع ظلم اجتماعی-اقتصادی محدود نخواهد کرد، بلکه سعی خواهد کرد بتهای جدیدی را نیز که افراد بشر را زندانی خود می‌کنند، از میان بردارد.^{۱۴}

این اعتقاد که اتحاد با خداوند و تمامی مردان و زنان، هدیه‌ای بلاعوض از جانب خداست، ما را از قید عمل مسئولانه همراه با تمامی عوامل ممکن معاف نمی‌کند؛ بلکه روح ما را از حق شناسی و اعتماد سرشار می‌سازد. وقتی خداوند در طول تاریخ به نفع فقرا عمل می‌کند، فرد

مسیحی، همراه با مریم در حضور قدرتمند خدای منجی، مسرور می‌گردد (نگاه کنید به انجیل لوقا، باب یکم: ۴۶-۵۵) و در امید او سهیم می‌شود. همه آنچه غیرممکن به نظر می‌رسید، یعنی رهایی و اخوت راستین افراد بشر نه تنها در جهان آخرت، بلکه همین حالا و در همین جهان، عملی خواهد شد؛ حتی اگر به صورت ناقص و موقتی باشد.

این ژرف بینی‌ها به آمریکای لاتین محدود نمی‌شود. از تمام مسیحیان دعوت شده تا رهایی مظلومان را اعلام دارند (انجیل لوقا، باب چهارم: ۱۸). آنها نباید یک بار دیگر زیر همان یوغ اسارتی که مسیح، ما را از قید آن رها کرده است درآیند. (رساله پولس رسول به غلاطیان، باب پنجم: ۱). سرکوبگری رژیم‌هایی که جایگزین رژیم‌های سرکوبگر پیشین شده‌اند، گستردگی و استمرار گناه و ساختارهای گناه‌آلود، و نیز نیاز به فضیلت صبر و امیدواری در برابر ناامیدی را نشان داده است.

۲-۵. معنویت جامعه‌گرا

جامعه تشکیل دادن، در جامعه بودن، پیروی از *convivenza* (زندگی مسالمت آمیز با دیگران) در زندگی معاصر، واژگانی کلیدی هستند، اما وجه مشخص قرون گذشته، فردگرایی بود که از فرد بشر، بیشتر تلقی یک شعر خودکفا داشت. جنگهای جهانی و برهم خوردن موازنه، در تمدن معاصر غرب تغییری ریشه‌ای ایجاد کرده است؛ بدین شکل که روز به روز، افراد بیشتری از طبیعت بین‌الاشخاصی و گفتگوطلبانه افراد، که هستی راستین آنها از طریق مواجهه با دیگران خود را محقق می‌سازد، آگاه شده‌اند:

به هر روی، خداوند فرد بشر را منزوی خلق نکرده است: «از همان آغاز، آنها را مذکر و مؤنث آفرید» (سفر پیدایش، باب یکم: ۲۷) و جمع آمدن این دو اولین شکل اتحاد افراد را پدید می‌آورد. زیرا شخص بشر به حکم ساختار طبیعی اش موجودی اجتماعی است که نمی‌تواند بدون ارتباط با دیگران زندگی کند و تکامل یابد (دومین شورای واتیکان 12, Gaudium et spes).

تأکیدی که در عصر ما بر ارزشهای اجتماعی می‌شود، چندان ناشی از نیاز به گریز از تنهایی و تمنای تأثیرگذار بر ساکنان مراکز شهری نیست، بلکه بیشتر برخاسته از پدیده اجتماعی شدن است؛ یعنی وابستگی متقابل کلیه بخشهای جهان که روز به روز شدید می‌شود و حالتی

جهانشمول یافته، سرانجام با تحقق خیر مشترك جهانی مرتبط می‌گردد (نگاه کنید به Gaudium et spes, 25-26).

رسانه‌های گروهی تمامی جهان را، دست‌کم از نظر نزدیکی فیزیکی، تبدیل به «منطقه همسایه» کرده و احساس وحدت خانواده بشری را به وجود آورده‌اند. در عین حال، با شدتی تازه، موجب آگاهی [مردم] از تفاوتها و نابرابریهای خشن شده و نیاز به غلبه بر اخلاق فردگرایانه را مبرم‌تر ساخته‌اند. اطلاع از تعلق داشتن به گروه چنان گسترده‌ای از بشریت، ما را در به رسمیت شناختن حقوق بنیادی افراد بشر، و نبرد با تبعیض و بی‌عدالتی بین‌المللی برای تحقق همزیستی راستین بین‌المللی (convivenza) درگیر می‌کند.

جنسیت با رهایی از دیدگاههای پاراسامنشانه و ثنوی، یک بار دیگر به صورت قدرتمندترین عامل ارتباط و جامعه‌پذیری کشف شده است. نقش و معنای جنسیت، تنها تضمین بقای نوع بشر نیست، بلکه در عین حال و بخصوص، وسیله ایجاد و تقویت اتحاد زن و شوهر و اتحاد تمامی اعضای خانواده و تشکیل محافل گسترده‌تر دوستان است. کشف نقش اجتماعی جنسیت، یکی از مهم‌ترین عناصر تغییر فرهنگی معاصر به نظر می‌رسد.

براساس نظر دومین شورای واتیکان، طبیعت کلیسا به عنوان یک جامعه، یعنی به عنوان همبستگی اعضای آن، ناشی از اصل تشکیل‌دهنده کلیساست: یعنی ناشی از روح خدای قیام کرده که مؤمنان از طریق آن، خود را اعضای بدن مسیح می‌دانند. این دیدگاه صورت بندی معنویت و فعالیت کشیشی به معنای کلیسایی آن را اصلاح می‌کند. مدت‌ها بود که واعظان و مؤلفان کتابهای معنوی به شکلی تقریباً انحصاری، بر رستگاری و تکامل روح خود مؤمن تأکید می‌کردند. شورا سعی دارد بر این دلمشغولی فردگرایانه فایق آید و بر زمینه گسترده‌تر طرح الهی تأکید کند. «اما رضای خداوند در این بوده است که تقدیس و رستگاری مردان و زنان، به صورت انفرادی و بدون توجه به آنچه آنها را به هم پیوند می‌دهد، انجام نگیرد، بلکه استقرار آنها به شکل مردمانی که او را در حقیقت بشناسند و در قداست عبادت کنند، تحقق پذیرد. (شورای دوم واتیکان 9, Lumen Gentium)

۳. مواضع تأکید معنویتی که فرا خواهد رسید
پل ریکور، فیلسوف مشهور فرانسوی، می‌گوید: «تنها آن معنویتهایی که مسئولیتهای فرد بشر را مد نظر قرار می‌دهند، برای وجود مادی ارزش قائلند و جهان فنی را ارزشمند می‌دانند و،

به بیانی کلی، تاریخ را قدر می‌نهند، قادر به بقا هستند. معنویت‌های گریزگرا و معنویت‌های ثنوی، به ناچار خواهند مرد. به معنایی کلی، عقیده من این است که آن معنویت‌هایی که نمی‌توانند بعد تاریخی فرد بشر را مد نظر قرار دهند در برابر فشارهای تمدن فنی به زانو در خواهند آمد. «^{۱۵}

از این رو، شاید مجاز باشیم که بحث خود را در موافقت با پل ریکور، با چهار اصل درباره تطورات معنویت کاتولیک در آینده، که می‌بایست به عنوان یک کل بر تمامی آثار نگرش گریزگرا و ثنوی غلبه کند، به پایان بریم:

یک معنویت واقعاً کاتولیک باید خود را از قید آن فردگرایی‌ای که زندگی معنوی را عمدتاً در اعمال زاهدانه و شعایر و مناسک، و بی‌ارتباط با سرنوشت تاریخی فرد و متمرکز بر اكمال فرد به جای تکمیل طرح اكمال بشر می‌بیند، رها کند.

معنویت واقعاً کاتولیک باید به صراحت، خود را از انسان‌شناسی ثنویت‌گرایانه‌ای که عادتاً روح را به قیمت کم‌ارج دانستن بدن ارج می‌نهد، دور نگه دارد. این معنویت نیازمند آن است که نقش بدن را در حیات معنوی از نو دریابد و باید به نحو مؤثری بدن را در جریان نجات، که او جش راز رستاخیز است، جای دهد.

از معنویت واقعاً کاتولیک خواسته می‌شود که بر نوعی نگرش آخرت‌اندیشانه که از طریق فرافکنی، رستگاری و حکومت خداوند را منحصرراً در جهان آخرت قرار می‌دهد، فایق آید. در عوض می‌بایست حال و آینده را ذاتاً مرتبط با یکدیگر دانست؛ از آن جهت که آینده مرحله تعیین‌کننده تحقق معنوی و نجات بخشانه آنچه در حال حاضر مؤثر است، می‌باشد. نباید واقعیات نهایی و اخروی را باطل‌کننده تعهد فعلی نسبت به رستگاری فراگیر در فراسوی زمان دانست، بلکه باید آنها را حافظ آن تعهد تلقی کرد. معنویت واقعاً کاتولیک می‌باید از گرایش به امور فوق طبیعی و تمایل قائلان به تک‌گوهری اقانیم‌ثلاثه به خنثی کردن عامل انسانی با دستاویز مدح پیروزی لطف الهی دوری کنند. معنویت واقعاً کاتولیک نباید خدا و شخص بشر را در رقابت و مخالفت با یکدیگر ببیند، همان‌طور که پدر کلیسا ایرناتوس قدیس (۱۳۰-۲۰۰ میلادی) می‌گوید، «جلال خداوند انسان زنده است.»

نشانه ماندگار معنویت مسیحی، اعتلای شخص بشر و شریف ساختن بی‌منت‌های زندگی هر مرد و زن، از طریق تجربه مؤثر پویایی عید فصح صلیب و قیام پس از مرگ است.

پی نوشتها:

1. cf. ER, vol.10, art. 'Modernity' by John F. Wilson.
2. A. J. Heschel, *Chi é l'uomo?*, Milano, 1976, p.80.
3. Paul Tillich, *La dimension oublié*. Bruges, 1968, p.49.
4. Roger Garaudy, *Parola di Uomo*, Assisi, 1975, p.164.
5. J. Gevaert, *Esperienza umana e annuncio cristiano*. Torino, 1975, p.29.
6. L. Rossi, art. 'Opzione fondamentale'. in *Dizionario teologico interdisciplinare*, II, Torino, 1977, p.626.
7. Walter Kasper, *Fede e storia*, Brescia, 1975, p.118.
8. Karl Rahner, *Belief Today*, New York, 1967, pp.39-40.
9. Pierre Teilhard de Chardin, *The Milieu Divin*, London: Fontana, 1964, p.65.
10. *ibid.*, p.54-55.
11. *Ibid.*, p.53.
12. The Latin-American Episcopate, *Medellin Document*, 1968.
13. Gustavo Gutiérrez, *A Theology of Liberation*, Maryknoll, 1988, p.117.
14. S. Galilea, *Spiritualita della Liberazione*, Brescia, 1974, p.39.
15. 'Taches de l' éducateur politique' in *Esprit*, Juillet-Aug. 1965, p.2.

(این مقاله توسط استاد مصطفی ملکیان با متن اصلی مقابله شده است.)